

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ
(۳) وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
(۴) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكَّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ
لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۵)»

در بحث حول آیه ۳ سوره مبارکه ابراهیم داشتیم عرض می‌کردیم که قرآن سراسیمبی‌هایی را معرفی می‌کند و می‌گوید حواستان باشد که اول این سراسیمبی «الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ» است. کفار به شدت و اکیدا دنیا را و مناسبات دنیا را ترجیح می‌دهند و دوست دارند، چنانچه آیه دارد «وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ»؛ اصلا قلبشان مشروب از عشق یک چیزی است، سرشته شده با عشق یک چیزی است؛ عشق یک مقوله‌ی دنیوی. وقتی از یک خانه، از یک ماشین، از یک موقعیت خاص، حتی از موقعیت‌های تحصیلی، دارند گفتگو می‌کنند، می‌بینید جووری دارند گفتگو می‌کنند که آب از لب و لوجه راه می‌افتد؛ یعنی هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید: من دنیا ندارم! بلکه دنیای هر کسی متفاوت است. باید هر کسی دنیای خودش را شناسایی و پیدا بکند و ببیند دنیای خودش چیست، وگرنه شاید دنیای من پول نباشد و وقتی راجع به خانه و زندگی صحبت می‌شود آب از دهنم راه نمی‌افتد، ولی راجع به چیزهای دیگر آدم دنیا دارد. برای این که تشخیص بدهیم چه چیز دنیاست، یک کد بگوییم: یکی از شاخص‌های آن این است که اگر در فکر آن رفتید، یعنی دارد اتفاقاتی می‌افتد. شاخص آن اتفاقات این است که نمازتان را دارد خراب می‌کند. نمازتان را از آن حال و هوا دارد خارج می‌کند. دوم این که گریه نمی‌توانید بکنید! یعنی هر موقع در آن مقوله‌ها دارید سیر می‌کنید و شده زمزمه‌ی داخلی خودتان، می‌بینید یک چنین اثراتی دارد می‌گذارد، ولو این که انفاق کنید.

ما با یک بنده خدای پولداری نشستیم بودیم، می‌گفت: من نمی‌دانم در این سالیان اخیر چه شده که با این که اینقدر انفاق می‌کنم... گفتم: تو مثل یک آدم پولداری هستی که نشسته‌ای توی دستشویی و داری

یک پول‌هایی را از پنجره بیرون می‌دهی! بیا فضای را عوض کن! بعد از شاخص‌ها پرسیدم، گفتم: نمازت چه؟ گریه چه؟ گفت: نمازم خراب شده! دو سه سال است که نمی‌توانم گریه کنم! دیگر قرآن هم نمی‌توانم بخوانم! ولی تا دلت بخواهد انفاق می‌کنم!

یکی از راه‌های تشخیص این که به چه چیزی بگوییم دنیا، این است که طرف نمی‌تواند گریه بکند، نه در وسط روز که دارد فعالیت می‌کند بلکه در «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ!» (مزم: ۶). می‌بینید در آن حال و هواها که دارد سیر می‌کند، زمزمه‌هایی که دارد با خودش می‌کند

انتظار نداشته باشید کسی بیاید به شما چیزی بگوید! خودتان سر جان خودتان بنشینید و دنیای خودتان را پیدا بکنید. آن جایی که پا روی پا می‌اندازید و دو ساعتی با یک فکری و آرزویی طولانی عشق می‌کنید، این می‌شود دنیا، ولو این که در کاری باشید که عنوان آن کار، خیر باشد! هر کسی باید دنیای خودش را پیدا بکند. کسی هم به کسی نمی‌تواند تحمیل کند که این دنیای توست.

این سراسیمگی که قرآن معرفی می‌کند، اول با ترجیح خیلی زیاد شروع می‌شود. حب الدنيا که شروع بشود، خطاهای آدم شروع می‌شود؛ چون شما می‌خواهی از این زندان بهشت درست بکنی که «الدنيا سجن المؤمن»؛ و تو آن جایی را که محل عبور است، می‌خواهی محل القرار بکنی، و آن قسمتی را که محل القرار است بی‌خیال شده‌ای! این ترجیح یواش یواش باعث می‌شود شما راه خدا را هم نروی؛ چون خیلی وقت‌ها به هم می‌سایید؛ یعنی ترجیح دنیا به آخرت در خیلی جاها کنتاکت پیدا می‌کند با مسیرهای دین. از احکام بگیر تا اخلاق و اعتقادات. درست است که اعتقادات پایه‌ی اخلاق است و روی اخلاق احکام است، ولی انحرافات از احکام، بعد اخلاق و بعد در اعتقادات ایجاد می‌شود. این سه یک کلونی و مجموعه‌ی جدای از هم نیست، و روی هم مثل ساختمان است، منتهای مراتب اتفاقاتی که برای آدم می‌افتد از اعتقادات نمی‌افتد، از احکام شروع می‌شود و بعد اخلاق و بعد اعتقادات؛ یعنی یواش یواش یک بحثی برایت مطرح می‌شود به نام خمس. این ترجیح شدید دنیا بر آخرت باعث می‌شود یواش یواش شما با خمس چالش جدی پیدا کنی و بگویی: پول خودم است، کار کرده‌ام، چه معنی دارد من پول بریزم تو شکم این آخوندها؟ با این که نمی‌داند که این پول مال امام زمان و سهم سادات است و اصلاً مال تو و سهم تو نیست. اگر هم می‌دهی داری

وظیفه‌ها را انجام می‌دهی، البته آدم باید آدم‌ها را تشویق کند که بدهند، نه این که بگوید: دادی که دادی! وظیفه‌ها را انجام دادی! مگر به من می‌دهی! بلکه باید گفت: بارک الله که این کار را انجام دادی! خدا خیرت بدهد!

نسبت به وظایف آدم‌ها این جوری نباید برخورد بکنی که مثلاً مگر نمازت را برای من خواندی؟! چون بعضی‌ها بزرگ هم که باشند، روحشان بچه است. خیلی انتظارات دارند؛ مثل این که بچه‌ی من نماز بخواند و من بگویم: مگر برای من نماز خواندی؟! به من چه که تو نماز خواندی! مگر چیزی به من می‌رسد؟! نه! بلکه باید گفت: بارک الله! من تو را با این سجاده و مهر و تسبیح می‌بینم دلم غنچ می‌رود. این حرف‌ها لازم است؛ چنانچه آیه دارد: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ» (توبه: ۱۰۳)؛ این زکات‌های واجب را از این‌ها بگیر که این‌ها طاهر بشوند و خدابه پیغمبر می‌گوید: «وَصَلِّ عَلَيْهِمْ»؛ دعایشان کن! «إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ»؛ همین که توی پیغمبر بابت صدقه‌ی واجبی که می‌دهند، دعایشان می‌کنی، حالت سکینه و آرامش برای او می‌آورد.

به هر حال این سرایشی از خمس می‌کشد به مباحث اخلاقی و اعتقادی؛ یعنی مطلب برایش می‌شود مطلب اعتقادی و یواش یواش اعتقاداتش را خراب می‌کند. اول می‌گوید: من چرا خمس بدهم؟! و بعد می‌گوید: اصلاً چه کسی گفته احکام این جور است؟! این‌ها مگر مال ۱۴۰۰ سال پیش نیست؟! مگر هر چیزی تاریخ مصرف ندارد؟! و این‌ها تبدیل می‌شود به یک مسئله‌ی اعتقادی برای او!

«الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ»، وقتی به شدت حیات دنیا را ترجیح می‌دهد، یواش یواش با دین و معارف دین به چالش می‌افتد، و چرا؟! چون معارف دین با اعتقادات و اخلاق و احکام می‌خواهد به تو نشان بدهد که «الدنيا سجن المؤمن»، ولی تو می‌خواهی یک کار دیگر بکنی و طبیعتاً تو با دین به چالش می‌افتی. غیر ممکن است که چنین آدمی با دین به چالش نیفتد و بتواند سوار بر موج دین و آیات بشود و حرکت بکند. این اتفاق نمی‌افتد، بلکه همه‌اش با آیات درگیر می‌شود.

چالش کردن با قرآن دو مدل است. بدانید که اگر شما تدبر در قرآن بکنید، با قرآن به چالش می‌افتید، و این خوب است، حتی قرآن این را از شما می‌خواهد که بروید در بطن قرآن و وقتی راجع به آن فکر بکنید با

آن به چالش می‌افتید. این را زنگ خطری برای خودتان محسوب نکنید! همان خدایی که قرآن را نازل کرده همان خدا [امر به تدبیر کرده].

به هر که گفتیم برو تفسیر بخوان، رفته تفسیر خوانده، گفته برای من خروارها سؤال ایجاد شده! تا الان قشنگ قرآن می‌خواندم، می‌گذاشتم روی قلبم، می‌گذاشتم روی سرم، و حالا که تفسیر خواندم با قرآن دست به گریبان شده‌ام! چرا این‌جا با آن‌جا نمی‌خورد؟! ولی این‌ها هیچ اشکالی ندارد، و اتفاقاً خوب هم هست. هیچ نگران نباشید که هر که در قرآن فرو برود، می‌بیند که یک جاهایی از آن را نمی‌فهمد.

یک جور چالش دیگر با قرآن مال این است که اصلاً نمی‌توانید این معارف را بپذیرید! اصلاً آن محتوا را نمی‌توانید بپذیرید که می‌گوید: «فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ» (توبه: ۳۸)؛ همه‌ی دنیا روی هم متاع قلیل است، و من می‌گویم: این را دیگر نمی‌توانم بپذیرم!

لذا در درجه اول اتفاقی که می‌افتد این است که یواش یواش این راه را نمی‌رود.

گفتیم «صَدَّ» دو تا معنی دارد و این دو معنی را می‌شود این‌جا به کار برد. «صَدَّ» هم معنی لازم دارد و هم متعدی؛ یعنی هم مفعول می‌خواهد، هم نمی‌خواهد. یکی به معنی «انصَرَفَ»؛ منصرف شدن خود آدم است و یکی به معنای «صَرَفَ»؛ منصرف کردن است. در «صَدَّ» این دو مرحله‌ی سرایشی خوابیده؛ یعنی وقتی می‌گوید: «وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»، در درجه‌ی اول خودش نمی‌رود و در درجه‌ی دوم راه را می‌بندد که دیگران نروند. حالا اگر خودش نرفت چه اتفاقی می‌افتد؟ پله‌ی بعدی آن این است که نمی‌گذارد دیگران بروند. دیدید این معتادهایی را که معتاد می‌کنند؟! یا کسانی که یک مشکل اخلاقی دارند، سریعاً می‌خواهد این مشکل اخلاقی خودش را با کسان دیگر مشترک بکند؛ یعنی اگر اهل غیبت است می‌خواهد یک آدمی را اهل غیبت کند، یا اگر اهل دروغ است، می‌خواهد یک آدمی را به این کار وادار کند. می‌بینید که نمی‌رود و نمی‌گذارد بروند.

این آیه چهار پله دارد که دو پله‌ی آن از «وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» استخراج می‌شود. ۱- يَسْتَحِجُّونَ ۲-

«صَدَّ» به معنای «انصَرَفَ» ۳- «صَدَّ» به معنای «صَرَفَ» ۴- «وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا» که چنین کارهایی کارهای

عالمانه است. پایین‌ترین سرایشی کار علماست؛ یعنی نه این که راه را می‌بندد که نروند، بلکه اصلاً راه احداث می‌کند. راه را کج می‌کند، نه این که راه را می‌بندد.

در آیه ۱۶۹ بقره یک سرایشی دیگر آمده: «إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛ شیطان چه کار می‌کند؟ در آیه قبل دارد: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»؛ نه فقط حلال بخورید که حلال طیب بخورید! بعضی فکر می‌کنند این‌ها عطف‌های تفسیری است. نه! حلال طیب بخورید؛ یعنی گاهی غذا حلال است، ولی طیب نیست؛ مثل سوسیس. بعضی رزق‌ها حلال است و طیب هم هست؛ مثل سبزیجات در آیه دیگری داریم «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ» (طه: ۸۱)؛ طیب از آن رزق را بخورید. این که داریم که غذا را طیب طبخ کنید و این که چه چیز در غذا می‌ریزد و این که چگونه می‌خورید، در طیب بودن غذایی که می‌خورید تأثیر دارد. طیب بودن لزوماً به معنی حلال بودن نیست «كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ»؛ گام‌های شیطان را پیروی نکنید! چرا؟ چون سیاست شیطان گام به گام است. از همان اول با شما آخر خط را طی نمی‌کند «إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»؛ او برای شما دشمن آشکار است. حالا گام‌هایش را می‌شمرد: «إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»

«إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ»؛ او شما را امر می‌کند ۱- «بِالسُّوءِ»؛ آن خطای سطح پایین. اول شما را دعوت می‌کند و امر می‌کند که خطاهای سطح پایین انجام بدهی ۲- «وَالْفَحْشَاءِ»؛ گام دوم این است که خطاهای دست بالا انجام بدهید. فحشاء به معنی گناهان جنسی نیست، ولی ما فقط به این معنا استعمال می‌کنیم. این هم که داریم «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ» (نور: ۲۴)؛ کسانی که دوست دارند فاحشه شیوع پیدا کند، این حتماً به معنی خطاهای جنسی نیست، بلکه گناه‌های درشت است. در آیات داشتیم: «إِنْ تَجَنَّبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» (نساء: ۳۱)؛ بالاخره آدم خطا دارد، بالاخره یک جایی داد و بیداد می‌کند، ولی شما حواستان باشد که اگر از کبائر اجتناب نکنید، این‌ها با من! ولی این به معنی ایمنی نیست که کسی بگوید: من الان در مرحله‌ی سیئات هستم، ولی کبائر انجام نمی‌دهم! چون اگر کسی «سوء» را انجام بدهد. روی سوء که مقداری غلت خورد، می‌رود به مرحله‌ی فحشاء؛ یعنی حالا دیگر گناهان بزرگ بزرگ می‌کند.

اول داد می‌زند، بعدا سیلی می‌زند. ۳- «وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» وقتی اندازه‌ی گناهان درشت شد، به گناه گفتاری تبدیل می‌شود که گناه گفتاری درشت‌تر از سوء و فحشاء است. شیطان شما را امر می‌کند که یک چیزی به خدا ببندی که نمی‌دانی! یعنی به دین و خدا حرف ببندی!

حالا در آیه ۲۷۵ بقره دارد: «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»

یک زمانی برای من عجیب بود که این حشری که در این آیه برای رباخوار دارد، ارتباطی به بحث رباخواری ندارد! چون حشر باید ارتباط با آن گناه داشته باشد. صور برزخی یک گناه باید با آن گناه ارتباط داشته باشد؛ یعنی ارتباط‌هایش باید گیر بیاید. ارتباط‌های قابل تحلیل باید داشته باشد. مثلا صورت برزخی عمل غیبت، خوردن گوشت برادر مرده است و این قابل تحلیل است. این به معنی انگار که گوشت برادر مرده بخورد هم نیست، بلکه رسماً صورت برزخی آن فعل؛ یعنی شما دقیقا داری گوشت آن برادر مرده را می‌خوری؛ چون مرده بی‌دفاع است و انسان غیبت شوند هم حضور ندارد که بتواند جواب شما را بدهد، پس مرده است، و شما داری چیزی از او می‌کنید و دارید تنقیص ایجاد می‌کنید.

البته مسائل احکامی و اخلاقی را با تک روایت‌ها نمی‌شود پیدا کرد، بلکه با ابواب روایت باید پیدا کرد. این که داریم: «الغيبه ذكر اخاك بما يكره» فقط این نیست؛ یعنی اگر از کسی تعریف بکنند و او کراهت داشته باشد، این غیبت نیست. ممکن است کسی بگوید: من خوشم نمی‌آید در رادیو از من تعریف کنید! این ذیل غیبت نمی‌گنجد. در بحث‌های طلبگی کاملا بحث غیبت را بررسی می‌کنند و می‌گویند: غیبت باید تنقیص ایجاد کند؛ یعنی باید یک نفر را ناقص بکند، نه این که تکمیل بکند! ولو این که طرف خوشش نیاید. لااقل عنوان آن، غیبت نیست.

ارتباطی که صورت برزخی با آن فعل دارد قابل دقت است. این چیزی که قرآن راجع به رباخوار دارد توضیح می‌دهد، با صورت برزخی آن فعل شما ارتباط چندانی پیدا نمی‌کنید!

آیه دارد: «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ»؛ کسانی که ربا می‌خورند حشرشان این‌گونه است که بلند نمی‌شوند مگر مثل کسی که شیطان آن‌ها را گرفته و دیوانه کرده! بعضی از مفسرین بزرگوار اصلاً احساس نکرده‌اند که باید تحلیل بکنند این را که رباخواری چه ربطی دارد به دیوانگی؟! «خبط»؛ یعنی دیوانگی. تنها کسی که دیدم بحث تحلیل این آیه را آغاز کرده، مرحوم علامه است. با این که علامه ممکن است این‌جا درست تحلیل نکرده باشد، ولی تمام مفسرین بعد از علامه مدیون علامه هستند. هر کسی هم که به علامه اشکال بکند، مثل این است که گلی از باغ علامه تعارف خود علامه می‌کند. لذا خیلی علامه توضیح داده که رباخوار را به دیوانگی وصل بکند، در صورتی که آیه یک قسمت روشن دارد که در این بخش نیست، بلکه درست در بخش بعدی آیه است و آن این است که «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا»؛ می‌دانی چرا این حالت است؟ به دلیل این‌ها یک حرف دارند. (آیه «ان تقولوا على الله ما لاتعلمون» یادتان بیاید) حرف این‌ها فقط بحث ربا خوردن نیست و این نوع حشر، حشر رباخوار نیست، بلکه این نوع حشر مال رباخواری است که به تحلیل افتاده «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا»؛ این‌ها این جور می‌گویند: بیع مثل رباست، چه فرقی می‌کند؟! این یک جور اقتصاد است و آن هم یک جور اقتصاد است. لذا آیه می‌گوید: این حشر به خاطر چنین مشکلی است. «وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا»؛ درحالی که خدا این را حلال و آن را حرام کرده. این‌ها با همدیگر فرق دارد، ولی این‌ها دارند تحلیل می‌کنند که این‌ها با هم هیچ فرقی ندارد. این «قال» یک کار عالمانه است. خود قرآن هم دلیل آن نوع حشر را دارد می‌گوید؛ این که بیاییم بنشینیم احکام را تحلیل بکنیم که چه کسی گفته این‌ها با هم فرق دارد؟! یا که گفته صیغه با ... فرق دارد؟! لذا این آدم گیج و گنگ نسبت به معارف، همان آدم گیجی است که شیطان از بس او را محکم گرفته، او را دیوانه کرده! و اگر از من می‌پرسیدید صورت برزخی ربا چه باید باشد؟ می‌گفتم: از آیه‌ی بعدش مشخص است که دارد: «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ»؛ خدا ربا را در محاق می‌برد و در صدقات ربا و رشد ایجاد می‌کند. صورت برزخی ربا این است که شما یک آدمی را دارید می‌بینید که ذره ذره دارد آب می‌شود و کوچک می‌شود! صورت برزخی ربا یک چیزهایی شبیه این چیزها

باید باشد. و آن کسی که دارد تحلیل می‌کند و دارد کار عالمانه می‌کند؛ مثل کسی است که شیطان او را گرفته و دیوانه کرده؛

این که می‌گویم بازار با حوزه و دانشگاه فرق دارد، این است. (این را از یک حوزه و دانشگاه دیده‌ی بازاری قبول کنید) خیلی وقت‌ها مشکل ما طلبه‌ها و شما دانشجویان این است که در عرفِ خاص هستیم. یک بازاری وقتی خطایی می‌کند، می‌داند که اشتباه کرده و اصلاً هم کارش را تحلیل عالمانه نمی‌کند؛ چون اصلاً روحیه‌ی علمی ندارد. تا به او می‌گویید: چرا نزول خور هستی؟ این برکت ندارد و زندگی‌ت را خراب می‌کند! می‌بینی در فکر فرو می‌رود، ولی بنده با خیلی از دانشگاه رفته‌های علی‌الخصوص «در مجامع فرهنگی بوده»ی، «حرف شنیده»...

به قول آقای مجتهدی: این مشک‌های پر و خالی مشکلی ندارند، ولی مشک‌های نیمه یک لنگر می‌اندازد که آخرش صاحبش را به زمین می‌زند! لذا در اولین تذکرات طرح مشکلات به شما گفتیم: تا دو کلمه اصول و فقه خواندید، خواهشاً مجتهد نشوید که بخواهید راجع به سر و ته دین نظر بدهید! و بگویید: این حکم با آن حکم چه فرقی دارد! یا: این احکام تاریخ مصرف دارد! البته یک کار عالمانه و تحقیقی روی احکام حرفی نیست، منتها خیلی وقت‌ها این، کار من و شما نیست. بحث این نیست که اصلاً به دایره احکام نزدیک نشوید و مسیر اجتهاد بسته است! نه! کسی چنین حرفی نمی‌زند، ولی آن جایی که عالمانه وارد می‌شوید بدون این که مقدماتش طی شده باشد، راجع به سر و ته دین: راجع به اخلاق و احکام و مسائل سیاسی و اجتماعی از اول تا آخر نظر بدهید، [درست نیست]

می‌دانید قرآن ظالم‌ترین فرد را چه کسی معرفی کرده؟ یکی از عبارتهای بسیار تکراری قرآن «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا»؛ چه کسی از این آدم ظالم‌تر که به خدا افترا می‌بندد؟ و چرا؟ چون این فقط جلوی راه را نمی‌بندد، بلکه دارد یک راه احداث می‌کند. حساسیت قرآن نسبت به این آدم به عنوان ظالم‌ترین نزد پروردگار است.

پس این «وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا» وقتی با هزار جور تحلیل و توجیه همراه است، می‌بینید این علمی که در علوم مهندسی پیدا کردید، عملاً دارد به کمک شما می‌آید که وقتی وارد مسئله غیب می‌شوید، به راحتی بالا و

پایین را می‌زنید و از آن یک مبنای غیب‌زدایانه اتخاذ می‌کنید! وقتی با این جور آدم‌ها بحث می‌کنید، می‌بینید از این راه می‌روید، می‌بینید یک راه دیگر دارد! از آن راه می‌روید، می‌بینید یک راه دیگر دارد. بس که دستش پر است! می‌بینید همه را با هزار جور توجیه و تحلیل، تحلیل می‌کند! (البته یک جایی هم گیر می‌افتد).

این که شما بخواهید منحرف بشوید با این که من طلبه بخواهم منحرف بشوم، زمین تا آسمان فرق می‌کند. ما طلبه‌ها خودمان می‌دانیم که چکار داریم می‌کنیم. شما بخواهید منحرف بشوید، انحراف شما خیلی کم توجیه و تفسیر دارد، ولی اگر من بخواهم منحرف بشوم، می‌توانم برایتان کتاب بنویسم، لذا قرآن راجع به این‌ها می‌گوید: «أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ»؛ این‌ها در گمراهی‌های دور و در فاصله‌ی بسیار زیاد هستند. «ضلال مبین» گمراهی بازاری‌های معمولی است. می‌بینید حرف‌ها و بحث‌هایشان ساده است، حتی وقتی برایش یک مثال می‌زنی، می‌بینی اصلاً مشکل‌اش حل می‌شود، ولی در راه ما و شما یک خطر خیلی دامنگیر وجود دارد و آن ضلال بعید است.

(۴): «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛ ما رسول نفرستادیم مگر به زبان قوم خودش، و چرا؟ «لِيُبَيِّنَ لَهُمْ»؛ تا این‌که این پیامبر برایشان تبیین بکند «فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ»؛ خدا گمراه می‌کند هر که را که بخواهد «وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»؛ و هر که را بخواهد هدایت می‌کند.

خدا به زبان قوم رسولانش را می‌فرستد. پیامبران هر قومی چه رسول باشد، چه نباشد، باید به زبان قوم باشد. این زبان هم به معنی لغت (language) است مثل زبان فارسی و عربی و هم منظور فرهنگ (culture) هر قوم است.

زبان به معنی language باید به زبان قوم باشد؛ مثلاً عربستان محل طلوع قرآن است و می‌خواهد پیغمبر با قوم خودش حرف بزند، می‌خواهد پیام بدهد. بعضی می‌پرسند چرا این قرآن به زبان عربی است؟ به هر زبانی بود باز شما همین سؤال را می‌کردید! نمی‌شود که درجا به ۱۶۰ زبان نازل شود! باید به زبان محل طلوع باشد تا قابل فهم برای آن‌جا باشد تا بتواند خودش را در مناطق اطرافش توجیه بکند و یواش

یوآش بتواند ترجمه بشود. و الا می‌گویند: قوم خودت این حرف‌ها را نمی‌فهمند، و قبول نمی‌کنند، می‌خواهی ما بفهمیم و قبول کنیم؟! لذا این قرآن باید به زبان عربی باشد؛ چون محل طلوع آن عرب‌زبان هستند. حالا اگر در آمریکا نازل می‌شد، به زبان انگلیسی می‌شد. اگر در مناطق شرقی نازل می‌شد، به زبان آن‌ها می‌شد. حالا که در این منطقه شد، چه اشکالی دارد؟! حالا که در منطقه‌ای نازل شده که مردم عرب‌زبان هستند، باید به زبان عربی باشد.

حالا ما که عرب نیستیم چه جوری بفهمیم؟ دوتا حرف این‌جا وجود دارد: ۱- عربی یاد بگیرد تا بفهمید. چه جوری برای انگلیسی‌کانون زبان می‌روید؟ چه کسی گفته قرآن اهمیتش از انگلیسی کمتر است؟ حالا چون زبان انگلیسی شده زبان رسمی دنیا، مهم است، ولی این‌که زبان دین و قرآن و تمام روایات است، اهمیتش کمتر است؟! البته نمی‌خواهم اهمیت فراگیری زبان انگلیسی را [انکار کنم]؛ چون واقعا قابلیت خوبی دارد، ولی این هم برای خودش یک چیزی است. تو می‌خواهی پیام خدا را بفهمی؛ یعنی خدا می‌خواهد با شما حرف بزند. خدا با شما با همین زبان حرف زده و شما می‌خواهی با خدا حرف بزنید؛ چون خدا دیالوگ دوست دارد که دارد: «یدعون ربهم». این را از سر تجربه عرض می‌کنم: همان جوری که دعا جای قرآن را نمی‌گیرد، قرآن جای دعا را نمی‌گیرد. (من این را دو سال تجربه کردم که خدا دیالوگ دوست دارد. مونولوگ دوست ندارد که فقط خودش حرف بزند و ما با او حرف نزنیم!) این‌که می‌گویند دعا قرآن صاعد است؛ یعنی وقتی قرآن می‌خوانید، خدا با شما حرف می‌زند. این‌که توصیه می‌کند که شما دعا کنید «یدعون ربهم»؛ کسانی که دعا می‌کنند؛ خدا را می‌خوانند؛ یعنی یک جایی هم تو از این‌جا صحبت کن، چه به دعای رسمی، چه به دعای خودت. خدا دعا دوست دارد. همان‌طور که قرآن جایگاه خودش را دارد، دعا هم جایگاه خودش را دارد. برای همین ما اینقدر ادعیه داریم. یکی از نقاط افتراقی که بین ما و اهل تسنن می‌بینید، همین است. علت اختلاف‌های روحی هم همین است. آن‌ها خیلی قرآن می‌خوانند، ولی ارتباط چندانی با ادعیه ندارند. پس دعا و قرآن و توسل هر کدام جای خودش را دارند. اگر قرآن می‌خوانید باید دعا هم بخوانید.

حالا زبان عربی را یک کم در دبیرستان و بعد یک کم دقیق تر بشوید و البته لازم نیست تا گامی پیش قضیه بروید که مثلا تمام «لام»ها را استخراج بکنید و معانی بلاغی آن را در بیاورید. تا این حد دیگر لزومی ندارد.

۲- این که از ترجمه‌ها استفاده بکنید، ولی نه این که کاملا خودتان را مبتنی بر ترجمه بکنید. این که معنی‌ای را نمی‌دانید ترجمه‌اش را نگاه بکنید اشکال ندارد، ولی ابتدای بر ترجمه نه! قرآن معجزه است. ترجمه معجزه نیست. برای همین مرتب نسخه‌ی بهتر ترجمه در می‌آید. ترجمه قرآن نیست. قرآن قرآن است.

به هر حال قرآن باید بلسان قومه باشد تا روشن شود. در آیه ۴۴ سوره مبارکه فصلت خود خدا می‌گوید: «وَأَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَلْعَجَمِيُّ ۱ وَعَرَبِيٌّ»؛ اگر ما قرآن را غیر عربی قرار می‌دادیم، می‌گفتند: چرا این آیاتش روشن نیست؟! «أَلْعَجَمِيُّ وَعَرَبِيٌّ»؛ قرآن اعجمی و عربی؟ چه معنی دارد قوم عربی با قرآن غیر عربی؟! «قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً»؛ بگو این قرآن برای مؤمنین هدایت است و شفا «وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى»؛ کسانی که ایمان ندارند در گوش‌هایشان سنگینی است (گوش‌هایشان پر شده) و همان قرآن برای این‌ها کوری است «أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ»؛ این‌ها دارند ندا داده می‌شوند از فاصله‌های دور. انگار داری از فاصله دور این‌ها را صدا می‌زنی!

پس قرآن باید عربی و بلسان قومه باشد، حتی پیامبرانی مثل لوط بوده‌اند که در زمان حضرت ابراهیم پیش حضرت ابراهیم بودند، و وقتی یک جای دیگر می‌روند به زبان دیگری صحبت می‌کنند. در سوره عنکبوت دارد «وَأَمَّنْ لَهُ لُوطٌ»؛ لوط به ابراهیم ایمان آورد. هر هادی هم برای قوم خودش است. من نمی‌توانم بروم در کشور غربی و یک هادی خوب بشوم به زبان فارسی! اگر هم بروم برای جمع‌های فارسی زبان به درد می‌خورد، مگر این که با فرهنگ و زبان آنان صحبت کنید که بحث دیگری است. خیلی لازم است که خود خارجی‌ها بیایند معارف دینی را یاد بگیرند و برگردند. ما به بعضی مسئولین حوزوی می‌گفتیم که اصلا این الزام وجود دارد که این خارجی بیاید خوب درس بخواند و برگردد خارج و خودش تبلیغ کند؛ چون او هم به زبان و هم به فرهنگ خودش آشناست.

۱. وقتی بالای حرفی علامت گرد (أ) می‌گذارند آن حرف باید کشیده خوانده شود

لسان هم اگر به معنای فرهنگ باشد که این هم همین است؛ یعنی هر هادی به فرهنگ قوم خودش حرف زده. در اول سوره یوسف این را بحث کردیم که اگر قرآن با فرهنگ خودش صحبت کرده، ادعای جهانی بودنش چیست؟ اگر بحث اعتقادی، اخلاقی است ربطی به فرهنگ خودش ندارد. یکسری بحث‌های احکامی وجود دارد که مسیر اجتهاد باز است. یکسری بحث‌های معرفتی است که دارد از قواعد و قوالبی استفاده می‌کند که این‌ها قابل شناسایی است و این که این به آن فرهنگ مربوط است و اشکالی هم ندارد.

عرض شد که درباره بحث سایه‌دار بودن بهشت اشکالی ندارد که بگویید این مطابق [آمال مردم] سرزمین سوزان شبه جزیره است. اصلاً بهشت «لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا» است. خورشیدی نیست که بخواهد سایه تولید کند. این که بهشت سایه است، اشکالی به دین و قرآن نیست؛ چون دارد با فرهنگ خودش صحبت می‌کند. یا می‌گوید «آب در بهشت روان است»، این که این انهار مطابق با گفتمان آن فرهنگ باشد، هیچ اشکالی ندارد و اشکالی هم به دین و قرآن وارد نمی‌شود. مثلاً ممکن است کسی که در قطب باشد از این تعبیر خوشش نیاید، یا کسی در ونکوور باشد، همه‌ی این «جنات تجری من تحتها الانهار» در آن جا که آب و هوای خوب هست جذابیتی ندارد. یا دعوت به نظاره‌ها «افلا ينظرون الی الابل کیف خلقت» مسلم است که مطابق آن فرهنگ است؛ چون شتر واقعا موجود دیدنی‌ای است. نظر بیفکنید به ابل، این خلقت خدا، نه این که نگاهش کنید! و این نظر کردن به شتر معلوم است که مطابق فرهنگ خود عرب‌هاست. اگر این دعوت در استرالیا بود، می‌گفت: «افلا ينظرون الی الکانگورو». این‌ها اشکالی نیست. این‌ها با فرهنگ خودشان سازگار است. یکسری احکام هم هست که در این‌ها مسیر اجتهاد کماکان باز است. بله بویی از عربیت به مشام می‌رسد؛ مثلاً این زکاتی که همه‌اش دارد به کشاورز بدبخت می‌خورد، و به کارخانه‌دار نمی‌خورد و این پول پارو می‌کند و زکات نمی‌دهد! مسیر اجتهاد در احکام باز است، و «مسلم علیها» است، فقط اگر در مسیر تفکر عالمانه پیش برود، تولید اشکال نمی‌کند. الان باید زکات به چیزهای دیگر بسته بشود و این وظیفه‌ی مجتهد است، ولی اگر بخواهید از من بپرسید و تأییدیه بگیرید که پس زکات به کارخانه‌دار می‌خورد؟ به من ربطی ندارد.

سؤال: برای فهم قرآن زبان عربی را یاد می‌گیریم، ولی چه لزومی دارد اعمال دین را به زبان عربی انجام

دهیم؟

جواب: احکام با اخلاق و اعتقادات این فرق را دارد. این که اعمال دین را به زبان عربی انجام می‌دهیم که غیر نماز که نیست. فقط و فقط نماز است. اگر زبان حضرت علی انگلیسی بود، اگر ما دعای کمیل‌مان را انگلیسی می‌خواندیم بهتر بود. عقد و ازدواج هم لزوماً به زبان عربی نیست. کارهایی که روی احتیاط انجام می‌شود که به زبان عربی باشد، حالا به زبان عربی باشد دیگر! مثلاً ائمه به عربی و به صیغه ماضی و با ادای مخرج حروف صیغه‌ی ازدواج خوانده‌اند، شما هم همان‌گونه بخوان؛ چون در فقه می‌گویند: مسئله‌ی دماء (قصاص) و فروج (ناموس) آنقدر حساس است؛ مثلاً در مقدمه‌ی علمیه‌ی وضو می‌گویند: احتیاطاً چهار انگشت بالاتر از آرنج باشد، ولی اگر بخواهند دست را قطع کنند، نمی‌توانند بگویند احتیاطاً از بازو قطع می‌کنیم! درست است که ید به همه این‌ها اطلاق می‌شود، منتها چون این مسئله حساس است، نمی‌شود در آن احتیاط کرد. مسائل فروج و ناموسی هم که ازدواج جزء آن است، صیغه‌های آن فارسی و حتی بی‌صیغه ممکن است که به آن «نکاح معاطاتی» می‌گویند؛ یعنی زمانی که همه‌ی حرف‌ها زده شده، رضایت خانواده و طرفین حاصل شده و معلوم است که این زن من است و من هم شوهر این هستم. اصلاً همه خانواده می‌دانند، کما این که در بیع شما صیغه نمی‌خوانید، مگر در بیع‌های سنگین؛ مثل خرید خانه که می‌گویند اگر صیغه بخوانید بهتر است، ولی برای ماست خریدن که صیغه «بعث - اشتريت» نمی‌خوانید! به این می‌گویند بیع معاطاتی؛ یعنی اینقدر با صاحب مغازه مفاهمه دارید. که فقط یک چیزی رد و بدل می‌شود.

به هر حال فقط در مورد نماز است که ما به زبان عربی می‌خوانیم و در این جا هم احکام خیلی شارپ است؛ یعنی همان خدایی که گفته دعاها را به زبان خودتان بخوانید، گفته در این چند دقیقه باید سوره حمد را بخوانی، غیر از این که خود سوره حمد خصوصیتی دارد و مقداری هم در بحث حج.

همین جور که شما زیر بار این می‌روی که رکوع کنی، چرا نمی‌پرسی چرا رکوع؟ اصلاً چرا نماز این مدلی؟! الان خیلی از تیپ‌های روشنفکری می‌گویند: مگر ما نمی‌خواهیم با خدا حرف بزنیم؟ آیا باید حتماً دولا راست بشویم؟ در صورتی که آن با خدا حرف زدن سر جای خودش و این نماز خواندن جدا، این نماز

شارپ است. همان طور که شما تن می‌دهی که به رکوع بروی، همان گونه تن بده به این که فقط این جا با خدا چون باید سوره حمد را بخوانی، عربی بخوانی و اساساً مشکلی در ارتباط ما با خدا پدید نمی‌آورد که نماز را به زبان عربی بخوانیم. این که بگوییم ما چون با خدا باید با زبان عربی صحبت می‌کنیم، پس نمی‌توانیم با خدا ارتباط برقرار کنیم! در صورتی که ارتباط با خدا نباید عربی باشد، نماز باید عربی باشد.

دوستی می‌گفت: ما در کانادا با دوستی راجع به حجاب صحبت می‌کردیم و او گفته بود: من کلیت این صحنه را قبول کرده‌ام، ولی این که جزء به جزء وارد آن بشویم؛ مثلاً بگوییم چرا هفت دور طواف؟ در این جاها احکام خیلی شارپ است. معنی فارسی لبیک را یاد بگیر، انگار که خودت داری می‌گویی.

لذا این که باید [کتاب و رسول] به فرهنگ قوم باشد، شما به عنوان مبلغ محتوا را بگیر و وقتی در یک جای دیگر دنیا رفتی خواستی تبلیغ کنی، محتوا و روند را داشته باش و با فرهنگ خودشان صحبت کن که اگر مبلغ این‌ها را نداشته باشد می‌شود نوار کاست!

ما در یک مسافرت جهادی با حاج آقای همراهِ شدیم. دفعه اول که به مسجد رفتیم و همه اهالی آن روستا آمده بودند (در مسافرت جهادی اولش این گروهی که آمده برای اهالی یک تابو است و همه به شما به دیده مظنون نگاه می‌کنند). این حاج آقا اولین صحبتی که در آن روستا کرد این بود «و انکحوا الایامی منکم و الصالحین منکم» گفت: اگر این صیغه احیاء می‌شد، چه می‌شد! من داشتم آب می‌شدم، با خودم گفتم: خدایا این‌ها الان راجع به ما چه فکر می‌کنند؟! او نه فرهنگ را می‌دانست و نه ارتباطها را و نه روندها را، پس یک مبلغ باید روندها را بگیرد و تشخیص بدهد و الا می‌شود نوار کاست!

این که داریم «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (شعراء: ۲۱۴) بعد جلوتر می‌رود: «لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا» (شوری: ۷) بعد بحث احکام و این که خمر را با چه روندی حرام کرد؟ اولش اصلاً تأیید کرد! این خیلی هنر است که اولش بگوید: عجب چیزی است؟! «وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا» (نحل: ۶۸)؛ از این نخیل [باده مستی بخش و خوراکی نیکو] در می‌آورید! ولی این تأیید هم هوشمندانه است. این «سکرا» را در مقابل «رزق حسن» گذاشتن، تقابلی است که همه را حساس می‌کند که موضع این چیست؟! از همان اول نیامده بگوید: واقعا که! بلکه می‌گوید از این خرماها هم رزق حسن در می‌آورید و هم

سگر در می آورید. معلوم است که [اگر یکهو چیزی را که در جامعه وجود دارد، رد کنید] جامعه نسبت به آن صلب می شود؛ چون خمر چیزی بوده که به صورت نورم همه می خوردند الا گروه قلیلی! شما در روستاهای کرمان که بروید، همه تریاکی هستند، الا قلیلی! مگر خلاف آن ثابت بشود. آیا شما می توانی یکهو ریشه ی تریاک را از منطقه بکنی؟! بلکه شاید اولش باید بگویی: به به چه بویی! بعد گام به گام جلو بیایی و بگویی: خوب است ولی «اثمهما اکبر من نفعهما»، نمی گویم نفع ندارد، ولی خطایش بیشتر از نفعش است و بعد می گوید: نجس است و نزدیکش نروید «رجس من عمل الشیطان».

باید روند را در نظر گرفت. نمی شود گفت: یالله شروع کنید به قرآن خواندن! بلکه باید بدانید با که دارید قرآن می خوانید؟ برای که دارید تفسیر می گوید؟ در چه محیطی دارید تفسیر می گوید؟ در محیط دانشجویی داری تفسیر می گویی، یا در کسبه؟ چه جوری بگویم؟

بعضی می پرسند: آقا کلاس قرآن دارید؟ می گویم: بله، ولی شما نیاید! چون این محیط محیط دانشجویی است و تو بیایی یا خسته می شوی، یا اعصاب خرد می شود، یا بحث را متوجه نمی شوی.

از من دعوت می کنند که برای کسبه صحبت کنم و من قبول نمی کنم؛ چون بلد نیستم؛ لذا تبلیغ باید به لسان قومه و با رعایت روندها، با نگاه کردن مخاطب باشد و این هاست که جامعه را هدایت می کند. وگرنه کسی نمی تواند شانهاش را بالا بیندازد و بگوید: این قرآن است و هرچه گفتم که گفتم!

جعفر بن ابیطالب وقتی حبشه می رود، می داند از کجا اینها را بزند! از این طرف نجاشی گارد گرفته و از آن طرف پیک ابوسفیان رسیده، او می داند که الان وقت سوره مریم است. اصلا سوره مریم هُری دل آدم را می ریزد، مسلمان و غیرمسلمان! فکر نمی کنم که مسیحیان چنین تعبیری از حضرت مریم و حضرت عیسی داشته باشند، ولی بنده که بلد نیستم می روم و می گویم: بگذارید یک نکته ای به شما بگویم و آن این که ما داریم «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» به اعتقاد ما حضرت مسیح زنده است! اصلا سرتان را می برند و می گذارند کف دستتان! این برای آنها معادل عاشورا برای ماست؛ مثل این که به ما بگویند: فکر نکنی حضرت ابالفضل شهید شده! اصلا عاشورایی نبوده! اینها عروج کرده اند و رفته اند! مگر پس این همه سینه زنی چنین چیزی را قبول می کنیم؟! باید حضرت ابالفضل دستش قطع شود. باید مشکش سوراخ شود و

تمام این روند را از لحاظ عاطفی جلو آمدیم. ولی اگر بگویی ابالفصل آن مرحله را هم رد کرد و بالاخره مشک را رساند، کلی از این روضه‌ها جمع می‌شود، ولی اصلاً به لحاظ فرهنگی نمی‌شود.

ما نمی‌دانیم که با چه فرهنگی داریم صحبت می‌کنیم، در صورتی که استخدام این که کدام آیه گفته شود، مهم است، نه این که بگویی: من آنچه شرط بلاغ است با تو گفتم/ تو خواه پند گیر خواه ملال! قرآن این چیزها را می‌گوید، تو می‌خواهی قبول کن، می‌خواهی نکن! اگر این باشد می‌شویم، کتاب و سی دی و نوار کاست! مبلغ باید با روندها و فرهنگ‌ها صحبت کند.

کاش یک قرآنی تدوین و تنظیم می‌شد با ترتیب نزولی از آیات مکی شروع شود تا سوره مائده و معلوم شود هر سوره مال چه دوره‌ای است تا فضاها مشخص بشود، آن موقع دین قشنگ با دیدن این فضاها جا می‌افتد و می‌شود یک مجموعه‌ی لذت‌بخش و با فرهنگ. دست من و تو نکته می‌دهد که اگر خواستی چیزی بگویی، چه چیزی را کجا بگویی.

جمع‌بندی

لسان چه به معنی لغت و چه به معنی فرهنگ، باید به لسان قوم باشد و گرنه قابل پذیرش نیست؛ یعنی روندها در آن باید حفظ شود. فرهنگ محیط زیست طرف هم باید لحاظ شود. در سوره یوسف گفتیم که حتی محیط زیست، کارشناسی باستانی لازم دارد «وَأَنَّهٗمَا لَبِئَامٍ مَّبِينٍ» (حجر: ۷۹)؛ آن دو تا روستاهایی که گفتم خراب شده؛ این‌ها بر جاده‌ی مکه و شام است، بروید این‌ها را ببینید. کاملاً دارد یک آدرس بخصوص می‌دهد. مثلاً شما نزدیک زاهدان می‌خواهید یکی از آیات الهی را بگویید، می‌گویید: برو این طبس را نگاه کن! یعنی برو ببین خدا با یک مشت ریگ چه کرد! این‌ها به آن محتوای کلی هم اشکال وارد نمی‌کند.

صلوات!